

اسلام در اندلس

مقدمه

از خلال درس‌های گذشته دانستیم که قلمرو اسلامی در طول دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، رشد زیادی کرد و مناطق بسیاری را تحت پوشش قرار داد. در این درس، چگونگی ورود اسلام به اروپا در سده‌های اولیه بررسی می‌شود.

فتح **اندلس** (اسپانیا) توسط مسلمانان به منزله ورود رسمی اسلام به اروپا بود که از اهمیت بالایی برخوردار است؛ اما پس از چند قرن، با سرنوشتی غمبار مواجه شد که در این درس با چگونگی آن آشنا می‌شوید.

فتح اندلس؛ علل و چگونگی

خود حاکم «طنجه»^۱ بود؛ بدین لحاظ، نسبت به اندلس، آگاهی‌های خوبی داشت. او، در سال ۹۲ ق، به فرمان موسی بن نصیر، به همراه سپاهی – به تعداد هفت تا دوازده هزار نفر – به وسیله کشتی‌هایی، از عرض تنگه^۲ گذشت و به سواحل جنوبی اندلس رسید. طارق بن زیاد موفق شد در مدتی کوتاه – قریب به یک سال – شهرهای متعددی را از جنوب تا شمال اندلس به تصرف درآورد. از سوی دیگر، موسی بن نصیر نیز در سال ۹۳ ق،

اندلس، نامی است که مسلمانان به بخشی از شبه جزیره ایبری، واقع در جنوب اسپانیا و جنوب شرقی پرتغال و گاه به تمام آن داده‌اند. مسلمانان در اواخر سده اول هجری توانستند این منطقه را فتح کنند. قهرمان اصلی این فتح، شخصی است موسوم به «طارق بن زیاد». او غلام موسی بن نصیر – حاکم آفریقا از طرف ولید بن عبدالملک اموی – بود. طارق

۱- این شهر، در غربی‌ترین قسمت شمال آفریقا و در ساحل جنوبی جبل طارق واقع بود.

۲- این تنگه، دریای مدیترانه را به اقیانوس اطلس متصل می‌کند. پس از عبور طارق بن زیاد، شبه جزیره‌ای که در ناحیه شمال شرقی این تنگه است

به جبل طارق معروف شد و تنگه نیز پس از آن، جبل طارق نامیده شد (بنگرید به: دایرة المعارف مصاحب، مدخل جبل طارق).



۴- رفتارهای انسانی مسلمانان با مردم مناطق فتح شده.

اگرچه فتح اندلس در زمان حاکمیت امویان به وقوع پیوست، اما فاتحان اصلی، مسلمانانی بودند که کمابیش با تعالیم اسلامی آشنایی داشتند؛ فرامین رسول خدا ﷺ دربارهٔ چگونگی رفتار با طرف مقابل در جنگ‌ها، به گوش آنان رسیده بود. از این رو، فتح اندلس، آثار مثبتی برای مردم این ناحیه به دنبال داشت که عبارت بود از:

۱- آشنایی ساکنان عمدتاً مسیحی اندلس با تعالیم آسمانی دین اسلام؛

۲- پیدایش زمینه‌های رشد علمی اروپا، در سایهٔ آشنایی با تجارب علمی مسلمانان؛ به هنگام فتح اندلس، اروپا در تاریکی جهل و ناآگاهی به سر می‌برد، و رهبران کلیسا، با هرگونه نوآوری علمی مخالفت می‌ورزیدند و دانشمندان را به پای میز محاکمه می‌کشاندند.

۳- نفی تبعیضات ناروایی دینی و نژادی که از سوی رهبران کلیسا نیز ترویج می‌شد.

۴- تبدیل شدن نظام مالیاتی سنگین و کمرشکن پیش از فتح اندلس، به نظام مالیات سرانه (جزیه) که از غیرمسلمانان برای حمایت از مال و جانشان گرفته می‌شد و مبلغی اندک بود.

با سپاهی عظیم، از جبل طارق گذشت و فتوحات طارق را تکمیل کرد. سپس طارق سرزمین‌های شمال غربی را فتح کرد، و موسی بن نصیر نیز به سمت کوه‌های بیژنه در منتهی‌الیه شمال شرقی اندلس پیش رفت و بقایای ویزیگوت‌ها^۱ را از بین برد. وی قصد داشت از این مسیر وارد فرانسه شود و پس از فتح جنوب شرقی اروپا، از راه قُسْطَنْطِیْنَه، به شام بازگردد. اما اقدام نابه‌جای خلیفهٔ اموی - ولید بن عبدالملک - در فراخوانی موسی بن نصیر و طارق بن زیاد به دمشق، مانع انجام این کار شد؛ اقدامی که می‌توانست اسلام را در تمامی اروپا نشر دهد.

موسی بن نصیر، شهر «اشبیلیه» را پایتخت اندلس قرار داد و فرزندش - عبدالعزیز - را بر آنجا گماشت و خود، به همراه طارق بن زیاد، در سال ۹۵ ق به دمشق رفت.^۲

در یک جمع‌بندی، می‌توان عوامل پیروزی مسلمانان در فتح اندلس را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- نارضایتی عمومی مردم اندلس از ستمگری پادشاه ویزیگوت‌ها (رودریک)؛

۲- امتیازات ناعادلانهٔ کلیسا و بی‌عدالتی‌هایی که به نام دین حضرت مسیح علیه السلام رایج شده بود؛

۳- ندای برابری و نفی تبعیض نژادی و اجتماعی که مسلمانان - به پیروی از اسلام - سر می‌دادند؛

۱- ویزیگوت‌ها، ساکنان پیشین اندلس بودند که نزدیک به سه قرن بر این سرزمین حکم راندند و پادشاه آنان در این زمان، رودریک بود.
۲- ورود این دو سردار فاتح، با بیماری ولید بن عبدالملک همزمان بود. از این رو، جانشین خلیفه - سلیمان بن عبدالملک - اصرار داشت که ورود آن دو، به همراه غنائم، با کمی تأخیر انجام گیرد تا با مرگ ولید، فتح اندلس به نام او رقم خورد. اما موسی بن نصیر - بی‌توجه به این درخواست - وارد دمشق شد. همین امر موجب شد وی و فرزندش - عبدالعزیز - مورد خشم سلیمان قرار گیرند. خودش عزل و شکنجه شد و فرزندش نیز پس از مدت کوتاهی، طی یک توطئهٔ مرموز کشته شد.

یک توضیح

مسلمانانِ فاتح، تعلیم و رفتارهای رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها را به خاطر داشتند که بخشی از آنها بدین قرار است:

- ۱- عدم کشتار زنان، کودکان، پیران و فراریان دشمن
- ۲- پرهیز از بستن یا مسموم کردن آب آشامیدنی دشمن
- ۳- پرهیز از به آتش کشیدن باغ‌ها و مزارع دشمن
- ۴- عفو و آزادی اسیران، مگر در موارد استثنایی
- ۵- مثله نکردن کشته‌های دشمن؛ (مثله کردن، یعنی پریدن اعضای بدن کشته‌ها)
- ۶- پرهیز از گرفتن پول یا مالی در برابر تحویل دادن اجساد دشمنان
- ۷- پرهیز از عبور دادن بازماندگان کشتگان، از کنار اجساد آنها
- ۸- تأکید بر امانتداری، حتی نسبت به امانت‌های دشمنان

«بلاط الشهداء» بود. این واقعه در رمضان سال ۱۱۴ق در محلی موسوم به «تورو پواتیه» در جنوب فرانسه، میان سپاه مسلمانان - به فرماندهی عبدالرحمان غافقی - و سپاه مسیحیان - به فرماندهی شارل مارتل - رخ داد. این جنگ، به علت فراوانی سپاه شارل مارتل، شبیخون آنان به پشت سپاه مسلمانان و از هم پاشیدگی آن، و نیز کشته شدن فرمانده آنان، به پیروزی سپاه شارل و عقب‌نشینی مسلمانان منجر شد و مسلمانان موفق به فتح فرانسه و دیگر نقاط اروپا نشدند.

ب) دوره حاکمیت مستقیم امویان؛ امارت - خلافت: با شکست مروان حمار - آخرین خلیفه اموی - در سال ۱۳۲ق و تعقیب بنی‌امیه توسط بنی‌عباس، یکی از نوادگان هشام بن عبدالملک اموی، به نام عبدالرحمان بن معاویه بن هشام و معروف به «الداخل» به سوی فلسطین و سپس آفریقا فرار کرد. او پس از پنج سال

حکومت مسلمانان در اندلس را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

- ۱- دوره حاکمیت والیان دست‌نشانده امویان (۹۳ تا ۱۳۸ق).
- ۲- دوره حاکمیت مستقیم امویان، پس از سقوط خلافت امویان در دمشق، و فرار بقایای آنان به اندلس (۱۳۸ تا ۴۲۲ق).
- ۳- دوره معروف به حاکمیت ملوک الطوائفی (۴۲۲ تا ۸۹۷ق).

الف) دوره حاکمیت والیان دست‌نشانده: در دوره اول، پس از فتح نواحی مختلف اندلس، والیانی چند بر آن، حکم راندند. طی این مدت، مسلمانان تلاش کردند فرانسه را نیز تصرف کنند، اما پس از یک سلسله جنگ و درگیری در مناطق جنوبی فرانسه، ناچار به عقب‌نشینی شدند. از مهم‌ترین و خونین‌ترین این درگیری‌ها، واقعه

سرگردانی، سرانجام توانست عده‌ای از بربرهای آفریقایی – که از بستگان مادری‌اش بودند – را با خود همراه سازد. ناآرامی‌ها و درگیری‌ها میان مسلمانانِ فاتح اندلس به او فرصت داد تا با تصرف شهر قرطبه در سال ۱۳۸ق، حکومتِ امویان را در اندلس پایه‌ریزی کند. عبدالرحمان تا سال ۱۶۳ق سرگرم سرکوب شورش‌های داخلی بود و پس از آن، به سال ۱۷۲ق درگذشت.

جانشینان او تا سال ۳۱۷ق مجدداً درگیر جنگ‌ها و برخی شورش‌های داخلی و نیز حملات مسیحیان از شمال و جنوب بودند. در این سال، عبدالرحمان سوم – هشتمین حکمران اموی اندلس – خود را خلیفه‌الناصر خواند در حالی که حکمرانانِ قبلی، خود را امیر می‌خواندند. حکومت اموی اندلس در این دوره، قدرت و نفوذ کم ماندی به دست آورد و اندلس اسلامی، آرامش و امنیتِ دوباره یافت. خلیفه‌الناصر، بسیاری از مخالفان را سرکوب کرد و شهرهای از دست رفته را بازپس گرفت. دوره او، همچنین، دوره روتقِ صنعت، تجارت، هنر، ادبیات و علوم به شمار می‌رود.

سرگردانی، سرانجام توانست عده‌ای از بربرهای آفریقایی – که از بستگان مادری‌اش بودند – را با خود همراه سازد. ناآرامی‌ها و درگیری‌ها میان مسلمانانِ فاتح اندلس به او فرصت داد تا با تصرف شهر قرطبه در سال ۱۳۸ق، حکومتِ امویان را در اندلس پایه‌ریزی کند. عبدالرحمان تا سال ۱۶۳ق سرگرم سرکوب شورش‌های داخلی بود و پس از آن، به سال ۱۷۲ق درگذشت.

جانشینان او تا سال ۳۱۷ق مجدداً درگیر جنگ‌ها و برخی شورش‌های داخلی و نیز حملات مسیحیان از

جدول خلفای اموی در اندلس

ردیف	نام خلیفه	سال خلافت
۱	عبدالرحمان بن معاویه (عبدالرحمان اول معروف به الداخل)	۱۳۸ – ۱۷۲ ق
۲	هشام بن عبدالرحمان (هشام اول)	۱۷۲ – ۱۸۰ ق
۳	حکَم بن هشام (حکَم اول)	۱۸۰ – ۲۰۶ ق
۴	عبدالرحمان بن حکَم (عبدالرحمان دوم)	۲۰۶ – ۲۳۸ ق
۵	محمد بن عبدالرحمان (محمد اول)	۲۳۸ – ۲۷۳ ق
۶	منذر بن محمد	۲۷۳ – ۲۷۵ ق
۷	عبدالله بن محمد	۲۷۵ – ۳۰۰ ق
۸	عبدالرحمان بن محمد (عبدالرحمان سوم)	۳۰۰ – ۳۵۰ ق
۹	حکَم بن عبدالرحمان (حکَم دوم)	۳۵۰ – ۳۶۶ ق
۱۰	هشام بن حکَم (هشام دوم)	دوره اول خلافتش ۳۶۶ – ۳۹۹ ق
۱۱	محمد بن هشام (محمد دوم)	دوره اول خلافتش ۳۹۹ – ۴۰۰ ق
۱۲	سلیمان بن حکَم	دوره اول خلافتش ۴۰۰ ق
	محمد بن هشام (محمد دوم)	دوره دوم خلافتش ۴۰۰ ق
	هشام بن حکَم (هشام دوم)	دوره دوم خلافتش ۴۰۰ – ۴۰۳ ق
	سلیمان بن حکَم	دوره دوم خلافتش ۴۰۳ – ۴۰۷ ق
	علی بن حمود (از خلفای بنی حمود)	۴۰۷ ق
۱۳	عبدالرحمان بن محمد (عبدالرحمان چهارم)	۴۰۷ – ۴۰۸ ق
	قاسم بن حمود (از خلفای بنی حمود)	دوره اول خلافتش ۴۰۸ – ۴۱۲ ق
	یحیی بن علی (از خلفای بنی حمود)	دوره اول خلافتش ۴۱۲ – ۴۱۳ ق
	قاسم بن حمود	دوره دوم خلافتش ۴۱۳ – ۴۱۴ ق
۱۴	عبدالرحمان بن هشام (عبدالرحمان پنجم)	۴۱۴ ق
۱۵	محمد بن عبدالرحمن (محمد سوم)	۴۱۴ – ۴۱۶ ق
	یحیی بن علی (از خلفای بنی حمود)	دوره دوم خلافتش ۴۱۶ – ۴۱۸ ق
۱۶	هشام بن عبدالرحمان (هشام سوم)	۴۱۸ – ۴۲۲ ق

دولت‌ها را تا پایان عصر ملوک الطوائفی اندلس ۳۸ دولت برشمرده‌اند.

در طول این دوره، مسیحیان حملات گسترده‌ای را متوجه این دولت شهرهای کوچک و بزرگ می‌کردند. در سال ۴۸۷ ق، مسیحیان، شهر طَلَيْطَلَه را تصرف کردند. از آنجا که امیران دیگر شهرها، خود را در خطر می‌دیدند از یوسف بن تاشفین - فرمانروای سلسله مرابطون در مراکش - درخواست کمک کردند. وی نیز با سپاهی بزرگ، مسیحیان را به سختی شکست داد، اما دریافت که دولت‌های ضعیف و رقیب مسلمانان در اندلس، توان مقابله با مسیحیان را ندارند و به زودی، اندلس به دست مسیحیان سقوط خواهد کرد و سرزمین مراکش نیز از تهدید آنان در امان نخواهد ماند. از این رو، در سال ۴۸۳ ق به قصد براندازی ملوک الطوائفی، روانه اندلس شد و با تصرف شهرهای بزرگ آنجا، به تدریج بر سراسر اندلس دست یافت. حکومت او و فرزند و نوادگانش تا نیم قرن به درازا کشید.

در سال ۵۱۷ ق، دولت موحدون به معارضه با دولت مرابطون برخاست. «محمد بن عبدالله بن تومرت» که فردی دانشمند بود و خود را از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام برمی‌شمرد، سر سلسله این دولت است. وی مدعی شد که همان مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است و توانست قبایل بربر را به خود جذب کند^۱. جانشین او - عبدالؤمن بن علی - دولت موحدون را در سال ۵۲۴ ق تأسیس کرد. وی در سال ۵۴۱ ق به حکومت مرابطون بر مراکش و سپس اندلس پایان داد.

پس از عبدالرحمان سوم، دوباره درگیری‌های متعددی میان مسلمانان و مسیحیان در گرفت که در بیشتر آنها مسلمانان پیروز بودند. از این رو، امرای مسیحی نواحی مختلف خواستار صلح شدند. در این دوره، به مدت ۳۵ سال، وزارت در دست فردی به نام محمد بن ابی عامر - ملقب به المنصور - و فرزندش - عبدالملک - بود. این دو، نقش مهمی در دفع حملات مسیحیان و رونق و شکوفایی حکومت مسلمانان در اندلس داشتند، اما پس از آنان، اندلس به ورطه جنگ‌های داخلی کشیده شد. این وضع، در نهایت به سقوط خلافت امویان اندلس در سال ۴۲۲ ق منجر شد^۲. شهرهای مختلف به دست خاندان‌های متعدد عرب افتاد و دوره سوم حکومت مسلمانان بر اندلس - یعنی دوره ملوک الطوائفی - آغاز شد.

ج) دوره حکومت ملوک الطوائفی: پس از سقوط امویان اندلس، وحدت سیاسی بخش اعظم این سرزمین از هم پاشید و مناطق مختلف، حکمرانان متعددی یافت و آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی پایتخت، به عمال دولتی و فرمانروایان استان‌ها اجازه داد که به تدریج استقلال خود را اعلام کنند.

آغاز استقلال طلبی در مناطق مختلف، به سال ۴۰۰ ق بازمی‌گردد، تا آنکه در سال ۴۲۲ ق، دولت امویان در قرطبه، به دست یکی از همین مدعیان - موسوم به بنی جهور - سرنگون شد. مؤسس دولت بنی جهور، جهور بن محمد بن جهور نام داشت که پس از سقوط امویان اندلس، قدرت را به دست گرفت و دولت او و فرزندانش، تا سال ۴۶۲ ق ادامه یافت. در طول چهار و نیم قرن حکومت ملوک الطوائفی، نواحی و شهرهای مختلف، دولت‌های گوناگونی را تجربه کرد. تعداد این

۱- در این دوره که سه قرن طول کشید، شانزده نفر از امویان حکومت کردند.

۲- او در سال ۵۲۴ ق درگذشت.

عبد المؤمن بن علی کومی (۵۲۴ ق)

یوسف بن عبد المؤمن (۵۵۸ ق)

یعقوب بن یوسف ملقب به منصور (۵۸۰ ق)

محمد بن یعقوب ملقب به ناصر (۵۹۵ ق)

یوسف بن محمد (یوسف دوم) ملقب به مستنصر (۶۱۰ ق)

عبد الوحید بن یوسف اول ملقب به مخلوع (۶۲۱ ق)

یحیی بن محمد ملقب به مستعصم (۶۲۳-۶۲۴ ق) از این زمان به بعد

اقتدار موحدون دستخوش معارضه دو امیر زیر بود :

[۱- ادریس بن یعقوب ملقب به مأمون (۶۲۴ - ۶۳۰ ق)]

[۲- عبد الوحید بن ادریس اول ملقب به رشید (۶۳۰ ق)]

عبد الوحید بن ادریس اول ملقب به رشید (۶۳۳ ق)

علی بن ادریس اول ملقب به سعید (۶۴۰ ق)

عمر بن اسحاق ملقب به مرتضی (۶۴۶ ق)

ادریس بن محمد دوم ملقب به وائق (۶۶۵-۶۶۸ ق)

مسیحیان پس از تسلط بر شهرهای بزرگ اندلس، بارها به قلمرو ابن احمر یورش بردند، اما هر بار با مقاومت شدید سپاهیانِ غرناطه روبه‌رو شدند.

بنی نصر یا بنی احمر، بیش از دو قرن و نیم بر جنوب اندلس حکم راندند. سرانجام در سال ۸۹۸ ق، پس از پیمان صلحی که ابو عبدالله محمد بن علی، آخرین امیر بنی نصر با فرناندوی پنجم، پادشاه اسپانیا امضا کرد، شهر غرناطه و تمامی اندلس به تصرف مسیحیان درآمد. این واقعه پایانی بر هشت قرن حضور و حکومت مسلمانان در اندلس بود.

عوامل اصلی سقوط حکومت مسلمانان در اندلس

۱- عوامل سیاسی :

- تجمیع قدرت مسیحیان اروپا بر ضد اسلام؛
- اختلافات و رقابت‌های دولت شهرها با یکدیگر
- خیانت وزرا و والیان، و هم‌پیمانی آنها با مسیحیان، بر ضد رقبای مسلمان؛
- دوری اندلس از مرکز خلافت عباسی (بغداد) و بی‌لیاقتی خلفای عباسی در حمایت از مسلمانان در اروپا.

۲- عوامل فرهنگی :

- میدان دادن به مبلغان مسیحی برای تبلیغ مسیحیت در میان مسلمانان؛
- ازدواج حُکام مسلمان با زنان مسیحی و نفوذ مسیحیت به دربار حاکمان.

۳- عوامل اخلاقی :

- ترویج شراب‌خواری و شهوت‌رانی در بین جوانان مسلمان به وسیله رهبران کلیسا؛

در روزگار حاکمیت موحدون، اندلس دستخوش موج عظیمی از حملات بی‌درپی مسیحیان شد و قلمرو مسلمانان در شرق و غرب، یکی پس از دیگری به دست مسیحیان افتاد. از آن پس، اوضاع اندلس رو به پریشانی نهاد و تضعیف روزافزون موحدون و انقراضشان در سال ۶۶۸ ق، مسیحیان را در تصرف شهرهای دیگر اندلس مصمم‌تر ساخت. هنوز قرن هفتم هجری به پایان نرسیده بود که تمام شهرهای اسلامی اندلس در شمال و غرب و شرق، به دست مسیحیان فرانسه افتاد و از قلمرو حاکمیت مسلمانان در اندلس، جز غرناطه در جنوب، و چند شهر کوچک دیگر، چیزی باقی نماند.

در غرناطه، دولت بنی نصر (بنی‌احمر) حکومت داشت. مؤسس آن، «محمد بن یوسف نصری» - معروف به ابن‌احمر - از خاندان بنی نصر بود که بر ضد دولت موحدون سر به شورش برداشت و در سال ۶۳۵ ق در غرناطه، دعوی استقلال کرد.

بگذرانند و نیز فرمان داد کتاب‌های بسیاری از مسلمانان را بسوزانند و سرانجام، حکم اخراج همهٔ مسلمانان از اندلس را صادر کردند و تعداد زیادی از آنها در بین راه به قتل رسیدند.

گوستاولوبون - مورخ فرانسوی - جنایات مسیحیان اندلس در حق مسلمانان را بی‌نظیر دانسته و از عقب‌ماندگی اندلس پس از اخراج مسلمانان، از نظر کشاورزی و صنعت و مظاهر تمدن، گزارش قابل توجهی ارائه کرده است.^۱

- خوشگذرانی و عشرت‌طلبی حاکمان، و بنا کردن کاخ‌های مجلل و حرمسراها.

سقوط اندلس، پیامدهای تلخی برای مسلمانان به دنبال داشت. مسیحیان به هیچ یک از مفاد پیمان صلح با ابوعبدالله - آخرین حاکم غرناطه - عمل نکردند.

آنان، مسلمانان را مجبور به ترک کیش اسلام و قبول آیین مسیحیت می‌کردند، در غیر این صورت، به سختی شکنجه و زنده زنده در آتش سوزانده می‌شدند! اسقف اعظم شهر طلیطله فتوا داد که همهٔ اعراب غیرمسیحی را با زن و فرزندان از دم تیغ شمشیر



برادران هم عقیده در تظاهرات هفتهٔ مقدس



در پایان تسخیر مجدد اسپانیا به وسیلهٔ فردیناندو و ایزابلا (۱۴۹۲ م) محاکم تفتیش عقاید و تعقیب مسلمانان و کلیمیان به پا شد. حکم این دادگاه‌ها را جلادان داوطلبی که چهرهٔ خود را می‌پوشاندند، به موقع اجرا می‌گذاشتند.

۱- لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ص ۷۲۴-۷۴۱.

به نظر شما وضع غمبارِ مسلمانانِ اندلس ناشی از چه بود؟



کاخ حمراء غرناطه

میراث اسلامی اندلس

همچون علوم قرآنی و تفسیر، علوم حدیث، فقه، کلام، فلسفه، ادبیات و شعر، پزشکی، داروسازی، گیاه شناسی و کشاورزی، ریاضیات و نجوم. گفتنی است مسلمانان اندلس علاوه بر ترجمه آثار علمی از دیگر زبان‌ها، زمینه ترجمه آثار اسلامی به زبان‌های اروپایی را نیز فراهم کردند.

آنان در عرصه هنر نیز خلاقیت و آفرینش کم نظیری از خود نشان دادند. در آنجا، خط مغربی و نیز خط نسخ شرقی رواج داشت و آنها تلاش‌هایی را جهت زیباسازی

دوره حاکمیت مسلمانان در اندلس با پیشرفت‌های شگرف علمی و تمدنی همراه بود، به گونه‌ای که می‌توان به جرأت گفت، اروپائیان، بخشی از پیشرفت‌های علمی خود در قرون بعد را مرهون آشنایی با فرهنگ و تمدن مسلمانان اندلس هستند. این پیشرفت‌ها در عرصه علوم گوناگون و نیز هنر و معماری به چشم می‌خورد.

مسلمانان اندلس توانستند نقش پویا و مؤثری در پیشبرد دانش‌های گوناگون ایفا کنند؛ دانش‌هایی

این خطوط به انجام رساندند. هنر سفالگری، ساختن سفالینه‌های زرین فام با اشکال پرنندگان و حیوانات، از ابتکارات هنر اندلسی است. همچنین منسوجات و فرش‌های زیبا و کنده‌کاری بر روی عاج، و نیز تزئینات بر روی اشیای فلزی، از دیگر جلوه‌های هنر اندلسی است. اندلس اسلامی در عرصه معماری نیز شکوفا بود.

از نمونه‌های شگفت‌معماری این دوره، به این آثار می‌توان اشاره کرد: مسجد قرطبه، مدینه الزهراء در نزدیکی قرطبه، قصر جعفریه در سَرَقُسطَه، قصر کاستیلخو در نزدیکی مُرْسِیه، مسجد بزرگ اِشْبیلیه، مدینه الحمراء و قلعه‌های نظامی فراوان.



مسجد قرطبه اندلس

ابن رشد اندلسی

ابوالولید محمد بن احمد، معروف به «ابن رشد» در سال ۵۲۰ ق در شهر قُزُطَبَه در اندلس زاده شد. پدر و پدربزرگش، هر دو، از دانشمندان و قاضی شهر قرطبه بودند. وی را می‌توان بزرگ‌ترین فیلسوف عرب اندلسی دانست. شهرت خاص او، ناشی از شرح و تفسیر آثار ارسطو - فیلسوف بزرگ یونانی - است، به گونه‌ای که اروپاییان نیز به واسطه آثار ابن رشد، با اندیشه‌های ارسطو، آشنایی بیشتری یافتند. آنان، آثار ابن رشد را به زبان‌های لاتین و عبری ترجمه کردند و اکنون، اصل عربی بعضی از آثار ابن رشد از بین رفته، اما ترجمه‌های لاتین و عبری آنها موجود است. وی علاوه بر فلسفه، در فقه و پزشکی نیز تبحر داشت و مدتی نیز در سیویل و قرطبه قاضی بود. وی آثار علمی زیادی از خود بر جای نهاد از جمله: تهافت التهافت (در رد کتاب تهافت الفلاسفه غزالی)، جامع الفلسفه، تفسیر مابعدالطبیعه، الکلیات فی الطب، و رساله‌ای در حرکت افلاک. ابن رشد در سال ۵۹۵ ق در مراکش درگذشت.^۱

پرسش‌های نمونه

- ۱- اندلس چگونه فتح شد؟ به طور اختصار توضیح دهید.
- ۲- عوامل پیروزی مسلمانان در اندلس چه بود؟
- ۳- آثار مثبت فتح اندلس را بیان کنید.
- ۴- حاکمیت امویان بر اندلس چه مدت به طول انجامید و چه حوادثی را پشت سر نهاد؟
- ۵- دوره ملوک الطوائفی اندلس - تا آغاز دوره مرابطون - را به اختصار معرفی کنید.
- ۶- دوره مرابطون و موحدون در اندلس را به اختصار معرفی کنید.
- ۷- عوامل اصلی سقوط اندلس چه بود؟
- ۸- دو مورد از میراث اسلامی اندلس را معرفی کنید.

اندیشه و جست و جو

- ۱- مسیحیان ساکن اندلس به لحاظ فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - قبل از ورود مسلمانان - وضع نامناسبی داشتند؛ در این باره می‌توانید با مطالعات بیشتر، توضیحات خوبی ارائه کنید.
- ۲- درباره مدینه الزهراء یا مدینه الحمراء - که از مظاهر تمدن اسلامی در اندلس به شمار می‌آیند - پژوهشی تهیه کنید.

۱- برای آگاهی بیشتر درباره این شخصیت، بنگرید به: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۸۳.

بخش دوم

امامان شیعه علیهم السلام و تشیع در عصر
مروانیان و عباسیان

امامان شیعه علیهم السلام در عصر مروانیان

مقدمه

دوره حاکمیت شاخه مروانی امویان، همراه بود با امامت سه تن از امامان شیعه؛ یعنی امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام. حساسیت و دشواری شرایط در این دوران، ایجاب می‌کرد که امامان شیعه با سیاستی مدبرانه، ضمن حفظ شیعیان، تصویری درست و تحریف نشده از مکتب را ترسیم و به آیندگان منتقل کنند. در این درس، با نقش هدایتگرانه این سه امام بزرگوار آشنا می‌شوید.

شکل‌گیری تدریجی جامعه شیعه

به رغم سخت‌گیری و ستم امویان نسبت به شیعیان، تشیع در عصر اموی، از رشد تدریجی و روز افزون برخوردار بود، و این ناشی از تلاش‌های امامان معاصر این دوره - به ویژه امام باقر و امام صادق علیهم السلام - بود. اما جای این پرسش باقی است که تشیع به عنوان یک گروه و مذهب متمایز از دیگر گروه‌ها و مذاهب، از چه زمانی پدید آمد؟

در پاسخ باید گفت: هر چند برخی از غرض‌ورزان یا ناآگاهان، دیدگاه‌های نادرستی در این باره مطرح کرده‌اند، اما شواهد روایی و تاریخی به خوبی دلالت بر آن دارند که پیشینه تشیع به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله باز می‌گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های گوناگون، ضمن به کار بردن واژه «شیعه» درباره پیروان امیرمؤمنان علی علیه السلام، آنان را رستگاران حقیقی معرفی می‌کرد.^۱ از این رو، تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاش کردند جزء شیعیان امام علی علیه السلام به شمار آیند که برجسته‌ترین آنان، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار بودند. پس از رحلت رسول خدا و

۱- اینان تلاش کرده‌اند پیدایش تشیع را به حوادثی همچون سقیفه یا خلافت حضرت علی علیه السلام یا جنگ جمل یا جنگ صفین یا حادثه کربلا مربوط بدانند. برخی از آنان نیز کسانی همچون عبدالله بن سبا یا گرایش‌های نژادی و اعتقادی ایرانیان و یا ظهور دولت صفوی را در پیدایش تشیع دخیل دانسته‌اند.

۲- در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که پس از نزول آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بیّنه، ۷) آن حضرت ضمن اشاره به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «ای علی، تو و شیعیانت خیر البریه (بهترین مردمان) هستید»؛ بنگرید به: طبری، جامع‌البیان، ج ۳، ص ۱۷۱ و تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۳-۵۸۶.

در پی رخداد‌های سیاسی و دینی، رفته رفته، شیعیان آن حضرت رو به فزونی نهادند. به ویژه، پس از آغاز دوره خلافت امام علی علیه السلام، پیروان آن حضرت، آشکارا تشیع خود را اظهار می کردند.

با آغاز حکومت معاویه، دوره بسیار سختی برای شیعیان آغاز شد. کوفه به عنوان مرکز سکونت شیعیان، تحت سیطره حاکمانی سنگدل همچون زیاد بن ابیه، عبدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف قرار گرفت. برای پی بردن به وضع شیعیان در این دوره، کافی است به گوشه‌ای از روایت مفصل امام باقر علیه السلام در این باره توجه کنیم:

«... به دنبال تبلیغات مسموم معاویه، در همه جا به کشتار شیعیان پرداخته و با کوچک ترین سوءظنی دست‌ها و پا‌های آنها را می بریدند. کسانی که به دوستی و پیروی از ما شناخته شده بودند، راهی زندان‌ها شده، اموالشان به غارت رفت و خانه‌هاشان ویران شد. این رویه تا روزگار عبدالله بن زیاد ادامه داشت تا آنکه حجاج بن یوسف در کوفه روی کار آمد. او با انواع شکنجه‌ها به کشتار

شیعیان پرداخت و آنان را با هر سوءظن و اتهامی دستگیر می کرد. عرصه بر پیروان ما چنان تنگ شد و کار به جایی رسید که اگر کسی را با صفت «زندیق» یا «کافر» وصف می کردند برایش راحت‌تر از آن بود که او را «شیعه» امیرالمؤمنین بخوانند...»^۱

ستمگری‌های دوره اموی موجب شد شیعیان مجبور به پنهان کردن عقاید مذهبی خود شوند، اما این، مانع گسترش تشیع نشد؛ زیرا مظلومیت و حقانیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باعث تمایل قلوب مردم به آنان می شد؛ به عنوان مثال، شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش سبب بروز و تظاهر شیعیان در قالب قیام‌های توأبیین و مختار گشت. سیر تدریجی شکل‌گیری جامعه شیعی به عنوان یک گروه متمایز از دیگر گروه‌های موجود، تا پایان قرن اول هجری ادامه یافت. در نیمه اول قرن دوم، امام باقر و امام صادق علیهما السلام توانستند با بهره‌گیری از شرایط پدید آمده، گام‌های بزرگی در گسترش و تثبیت جامعه شیعیان بردارند.

فکر کنید و پاسخ دهید

به نظر شما چرا دشمنان شیعه، با وجود تلاش و امکانات بسیار، موفق به محو آن نشدند؟

کشید. این دوره با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بود. قیام کربلا به دنبال خود وقایع خونینی مثل واقعه حرّه، قیام توأبیین و قیام مختار را به دنبال آورد. عبدالله بن زبیر در کنار خلافت اموی، در مکه برای خود، مدعی خلافت بود. حاکمان ستمگری همچون حجاج بن یوسف نیز مشغول جنایت بودند. تمامی این مسائل ایجاب می کرد تا

امام سجاد علیه السلام و پاسداری از نهضت حسینی با شهادت امام حسین علیه السلام، امامت به تنها فرزند باقی مانده آن حضرت، یعنی امام سجاد علیه السلام انتقال یافت. آن حضرت براساس حکمت الهی، در کربلا بیمار بود، از این رو، مجال جنگیدن و شهادت برایش فراهم نشد. مدت امامت او، حدود ۳۴ سال (۶۱ تا ۹۵ ق) طول

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۳-۴۴

- ۳- نیروسازی و تربیت شاگردانی توانمند، برای نشر و ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام.
- ۴- تلاش برای حفظ پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، به وسیلهٔ تعلیم روش تقیه به آنها، و جلوگیری از ورود آنان به حوادث و درگیری‌های بی‌حاصل یا کم‌فایده.
- ۵- مبارزه با جریان‌های فکری منحرف و عالمان درباری، به وسیلهٔ روشنگری و بیان انحرافات و مفسدات آنان.

- امام به صورت مدبرانه‌ای، ضمن پاسداشت خون شهدای کربلا و به ثمر نشانیدن آن، از نابودی بقایای نیروهای شیعی جلوگیری کند. اصول سیاست‌های آن حضرت را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:
- ۱- زنده نگهداشتن نام امام حسین علیه السلام و یاد نهضت حسینی، به وسیلهٔ بیان ماهیت و اهداف این نهضت و نیز گریستن بر مظلومیت شهدا و اسرای کربلا.
- ۲- ترویج معنویت و یاد خدا، به وسیلهٔ انجام عبادات طاقت‌فرسا و قرائت دعاها و مناجات‌هایی با مضامین عالی و عرفانی.

یک توضیح

اسوهٔ عبادت و بندگی

مشهورترین لقب امام چهارم علیه السلام، سجاد است. این لقب به علت سجده‌های طولانی آن حضرت به ایشان داده شده است. دربارهٔ امام سجاد علیه السلام روایات متعددی نقل شده که همگی از عشق وافر آن حضرت به عبادت و بندگی خداوند حکایت دارند. ایشان به هنگام عبادت، آن قدر متوجه خداوند بودند که به رخدادهای اطرافش توجهی نداشت و رنگ چهره‌اش متغیر می‌شد. روزی امام باقر علیه السلام با مشاهدهٔ شدت عبادت پدر به گریه افتاد. امام سجاد علیه السلام با دیدن گریهٔ فرزندش، نوشته‌ای طلب کرد که در آن، عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام توصیف شده بود و پس از نظر کردن در آن، فرمود: چه کسی توان عبادتی همچون عبادت علی علیه السلام را دارد؟!^۱

امام باقر علیه السلام و نهضت علمی

امام سجاد علیه السلام به دستور ولید بن عبدالملک در سال ۹۴ ق در مدینه به شهادت رسید. پس از آن حضرت، امامت به فرزندش، امام باقر علیه السلام رسید. ولادت امام باقر علیه السلام در سال ۵۷ ق، یعنی چهار سال قبل از حادثه کربلا رخ داد؛ بنابراین، آن حضرت در سنّ کودکی شاهد حوادث کربلا بود. از آن پس، او در مکتب و محضر پدری همچون امام سجاد علیه السلام تربیت شد و در سنّ ۳۸ سالگی به مقام امامت رسید. لقب معروفش «باقر العلوم» بود و این لقب را پیشاپیش، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او به کار برده بود.

دوره امامت امام باقر علیه السلام از سال ۹۵ تا ۱۱۴ ق یعنی چیزی قریب به ۲۰ سال به طول انجامید. در این دوره، هر چند که آن حضرت با خلفای سنگدل و بی رحمی همچون هشام بن عبدالملک اموی معاصر بود^۱ اما با بهره گیری از شرایط مناسبی که پدید آمد، نهضتی علمی را سامان داد. ایشان ضمن نشر احادیث نبوی، شاگردان زیادی را در بخش های فقهی، تفسیری، اعتقادی و تاریخی تربیت کردند و از طریق مناظره و گفت و گو، با افکار انحرافی و فرقه های گمراهی همچون خوارج، مرجئه و غالیان به مبارزه پرداختند. نهضت علمی امام باقر علیه السلام حتی سران فکری و پیروان دیگر مذاهب را نیز تحت تأثیر قرار

داد؛ به گونه ای که تعداد زیادی از شاگردان آن حضرت را اینان تشکیل می دادند. آن حضرت، خطاب به سران فکری مذاهب غیر شیعی می فرمود: «به شرق و غرب عالم بروید، اما جز علم ما، علم صحیحی نمی یابید».^۲ روابط علمی امام باقر علیه السلام با عالمان غیر شیعی، تصویر باشکوهی از عظمت علمی اهل بیت علیهم السلام را به نمایش گذارد.

زمینه ها و شرایطی که سبب شد امام باقر علیه السلام موفق به چنین کاری شود عبارت بود از:

- ۱- گسترش فتوحات و توسعه قلمرو سرزمین های اسلامی، سبب شد مسلمانان با مردم مناطق جدید ارتباط یافته و با پرسش های تازه ای مواجه شوند که به نوبه خود، موجب علاقه بیشتر به علم و دانش شد.
- ۲- پیدایش گروه ها و فرقه های جدید فکری با انبوهی از مسائل علمی مورد اختلاف
- ۳- برداشته شدن منع تدوین حدیث توسط عمر بن عبدالعزیز
- ۴- وجود فضای آرام سیاسی، پس از جنایات خونبار حجاج بن یوسف، و غلبه بنی امیه بر اوضاع
- ۵- گسترش و توسعه کمی تشیع و مناطق شیعه نشین
- ۶- پی بردن تدریجی دانشمندان غیر شیعی به عظمت علمی امام باقر علیه السلام.

۱- بنا بر نقلی دیگر در سال ۹۵ ق.

۲- امام باقر علیه السلام در طول دوره امامت، با پنج خلیفه اموی معاصر بود: ولید بن عبدالملک (۸۶ - ۹۶ ق)، سلیمان بن عبدالملک (۹۶ - ۹۹ ق)، عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱ ق)، یزید بن عبدالملک (۱۰۱ - ۱۰۵ ق) و هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ ق).

۳- کشی، محمد بن عمر، رجال، ص ۲۰۹؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

جابر و امام باقر علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری یکی از اصحاب برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی پس از نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولى الامر منکم» (نساء، ۵۹) از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مصادیق اولی الامر پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ، ضمن اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام، او و یازده امام پس از او را با ذکر نام، به جابر معرفی فرمود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام امام باقر علیه السلام رسید به جابر فرمود: «او کسی است که علوم را خواهد شکافت و تو، ای جابر، او را درک می کنی؛ هنگامی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان.» جابر بن عبدالله انصاری تا زمان امام سجاد علیه السلام در قید حیات بود. وی در کوجه های مدینه حرکت می کرد و ندا می داد: یا باقر العلوم، یا باقر العلوم! و هنگامی که به امام باقر علیه السلام می رسید، با وجود سن زیادش، دست و پای حضرت را می بوسید و می گفت: (پدر و مادرم به فدایت، تو شبیه پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، پدرت به تو سلام رساند).^۱

پرسش مطرح می شود که چرا پیدایش مذهب تشیع، به امام جعفر صادق علیه السلام نسبت داده می شود؟ برای یافتن پاسخ این پرسش، لازم است مجاهدت های علمی و فکری آن حضرت بررسی شود.

امام صادق علیه السلام و تأسیس مذهب جعفری
مذهب شیعیان دوازده امامی را «مذهب جعفری» نیز می نامند. با توجه به آنچه پیش از این، درباره پیدایش تشیع در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم، این



بارگاه و ضریح مطهر امامان علیهم السلام در قبرستان بقیع که در سال ۱۳۴۴ ق به دستور وهابیان ویران شد.

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۳؛ یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.



قبر امامان مدفون در بقیع پس از تخریب بارگاه مطهر آنان توسط وهابیان

نیز نامیده‌اند. بنابراین، می‌توان عوامل نامیده شدن مذهب اثنی‌عشری به مذهب جعفری را به طور خلاصه چنین بیان کرد:

- ۱- طول دوره امامت امام صادق علیه السلام.
- ۲- ادامه دادن راه امام باقر علیه السلام در بهره‌گیری از شرایط فرهنگی و سیاسی موجود، برای نشر معارف مکتب اهل بیت علیهم السلام. گفتنی است که دوره امام صادق علیه السلام به لحاظ سیاسی، با درگیری‌های امویان و عباسیان و نیز مشغول شدن حکومت به سرکوب قیام‌های متعدد علویان همراه بود؛ از این رو، حاکمیت، کمتر می‌توانست مزاحم فعالیت‌های امام بشود.
- ۳- فراهم بودن زمینه بیان روایات فراوان در موضوع‌های مختلف فقهی، کلامی، تفسیری، تاریخی و غیر آن. همچنین، بیان حقیقت تشیع و مکتب اهل بیت در قالب بیان روایات.
- ۴- تربیت شاگردان بسیار (بیش از ۴۰۰۰ نفر) و گسترش کمی و کیفی تشیع.

امام صادق علیه السلام در شرایطی به امامت رسید که پدر بزرگوارش - امام باقر علیه السلام - با بهره‌گیری درست از شرایط موجود، نهضتی علمی و فرهنگی را راه‌اندازی کرده بود، پس از شهادت ایشان در سال ۱۱۴ق، امامت به فرزند برومندش امام صادق علیه السلام رسید.

امام صادق علیه السلام در طول دوره نسبتاً طولانی ۳۴ ساله امامتش، از شرایط مناسب‌تری به لحاظ فرهنگی و سیاسی برخوردار بود تا بتواند ضمن نشر معارف اهل بیت علیهم السلام و ادامه راه پدر، زمینه گسترش کمی و کیفی تشیع را فراهم کند، به گونه‌ای که میزان روایات نقل شده از آن حضرت و نیز تعداد شاگردان تربیت شده توسط او در دوره دیگر امامان نظیر ندارد. آن حضرت همچنین موفق شد در قالب روایات خود، حقیقت مذهب تشیع و نیز جایگاه اهل بیت علیهم السلام را بهتر بشناساند. از این رو، شیعیان، بقا و پویایی مذهب خود را مرهون تلاش‌های مدبرانه فرهنگی و سیاسی امام صادق علیه السلام هستند. بدین لحاظ، مذهب تشیع دوازده امامی را مذهب جعفری

شاگردان امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام که به مراتب بالای علمی رسیدند عبارت‌اند از: زُرارة بن اَعین، محمد بن مُسلم، ابوبصیر و بُرید بن معاویه. امام صادق علیه السلام خود در وصف اینان چنین فرمود: «اگر اینها نبودند کسی نسبت به ما و احادیث ما اطلاع نمی‌یافت. اینان حافظان دین، و محل اعتماد پدرم در حلال و حرام‌اند. همان‌گونه که در دنیا به طرف ما پیشی گرفتند، در آخرت نیز به سوی ما سبقت خواهند جست».^۲

شایان ذکر آن که امام صادق علیه السلام شاگردان برجسته‌اش را - بسته به استعدادشان - در علوم خاصی به شکل تخصصی تربیت می‌کرد.

چنان‌که گفته شد، امام صادق علیه السلام موفق شد شاگردان بسیاری تربیت کند. تعداد آنان را بیش از چهار هزار نفر برشمرده‌اند که در تاریخ ائمه علیهم السلام بی‌نظیر است. شاگردان آن حضرت، درجات متفاوتی داشتند. بعضی از آنان بسیار مستعد و توانمند بودند، به‌گونه‌ای که امام علیه السلام شیعیان را برای رفع مشکلات علمی و دینی به آنان ارجاع می‌داد. همچنین برخی از شاگردان آن حضرت، سران فکری مذاهب دیگر بودند. به عنوان مثال، ابوحنیفه و مالک بن انس^۱ افتخار شاگردی آن حضرت را پیدا کرده‌اند. بعضی از مهم‌ترین شاگردان

فکر کنید و پاسخ دهید

به نظر شما، با اینکه امام صادق علیه السلام، امام شیعیان بود، چرا پیروان و حتی سران فکری و دینی دیگر مذاهب نیز از شاگردان او بودند؟

امام صادق علیه السلام و جنبش‌های معاصر

دوره امامت امام صادق علیه السلام (۱۱۴ - ۱۴۸ق) به لحاظ سیاسی، دوره‌ای بسیار حساس و پرفراز و نشیب بود. آن حضرت دوره امویان و همچنین دوره عباسیان را درک کرد.^۳ زُخداد مهم زوال دولت اموی و انتقال حکومت به عباسیان، در عصر امامت او به وقوع پیوست. همچنین تعدادی از علویان به علت شرایط سخت و خفقان‌آمیز این دوره، دست به قیام زدند.

بعضی از این قیام‌ها در عصر امویان و برخی نیز در عصر بنی‌عباس رخ داد.

از مهم‌ترین قیام‌های عصر امویان می‌توان از «قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام» و قیام فرزندش - یحیی - نام برد. چنان‌که از مهم‌ترین قیام‌های علویان در عصر بنی‌عباس، می‌توان از «قیام محمد ذی‌النفوس الزکیه» یاد کرد.

موضع امام صادق علیه السلام نسبت به جنبش بنی‌عباس

۱- امروزه اهل سنت در جهان، پیرو یکی از چهار مذهب فقهی‌اند: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی. حنفی‌ها پیرو ابوحنیفه، و مالکی‌ها پیرو مالک بن انس هستند.

۲- حُرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۳.

۳- خلفای اموی معاصر امامت آن حضرت عبارتند از: هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ق)، ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵-۱۲۶ق)، یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶ق)، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۷۰ روز از سال ۱۲۶ق)، مروان بن محمد مشهور به مروان حمار (۱۲۶-۱۳۲ق).

باطل نبود. قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام چنین وضعیتی داشت. امام صادق علیه السلام هر چند خود - به لحاظ رسالت عظیمی که برای حفظ و تقویت تشیع داشت - نمی توانست در این قیام مستقیماً شرکت کند، اما از عمویش - زید - حمایت و به نیکی یاد کرد. اما نسبت به قیام کسانی همچون محمد ذی النفس الزکیه، به علت اهداف و دعاوی نادرستی که داشت، همان موضع بی طرفی مدبرانه را در پیش گرفت.

علیه بنی امیه، بی طرفی مدبرانه بود. این بدان معنا نیست که آن حضرت نسبت به تحولات جاری سیاسی جامعه بی اعتنا بود، اما از آنجا که هر دو جریان را باطل می دانست، با اتخاذ سیاست بی طرفی، شیعیان را از ورود به نزاعی که ثمری برای آنان نداشت حفظ کرد. اما موضع آن حضرت نسبت به قیام های علویان، موضع یکسانی نبود. رهبران بعضی از این قیام ها، معتقد به امامت آن حضرت بوده و ماهیت و شعار قیامشان نیز

فکر کنید و پاسخ دهید

به نظر شما چرا امام صادق علیه السلام اقدام به قیام بر ضد حکومت اموی نکرد؟

قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام

وی فرزند امام سجاد علیه السلام بود. سبب قیام او، دشمنی ها و ستم های فراوان هشام بن عبدالملک نسبت به علویان و شیعیان بود. به عنوان نمونه، در ملاقاتی که میان او و زید بن علی علیه السلام در دمشق رخ داد، او زید را بدان جهت که مادرش کنیز بود مورد شماتت قرار داد و نسبت به او، در آن مجلس اهانت روا داشت. مجموع این دشمنی ها سبب شد که زید پس از بازگشت از دمشق، تصمیم به قیام بگیرد. در کوفه، هزاران نفر با او بیعت کردند و سرانجام در ماه صفر سال ۱۲۲ ق قیام خود را در کوفه آغاز کرد. همان گونه که رسم کوفیان بود، در آغاز قیام، بسیاری پا به فرار نهادند. زید و یارانش تا شب جنگیدند، اما شب هنگام، وی بر اثر جراحات زیاد و تیری که به پیشانی اش اصابت کرده بود به شهادت رسید. یارانش، بدن او را مخفیانه در جوی آبی دفن کردند، اما دشمنان از محل دفن او با خبر شده و پس از بیرون آوردن جنازه، سرش را جدا کرده و بدنش را به دار کشیدند. بنا بر نقل برخی مورخان، جنازه او چهار سال بر دار آویخته بود و در آغاز حکومت ولید بن یزید، آن را از دار پایین آورده، سوزانده و خاکسترش را به فرات ریختند! زید معتقد به امامت برادرزاده اش - امام صادق علیه السلام - بود و امام صادق علیه السلام نیز درباره زید می فرمود: «خدا زید را رحمت کند. مردی مؤمن، عارف، عالم و راستگو بود. او اگر پیروز می شد وفا می کرد و اگر زمام امور به دست می گرفت می دانست آن را به چه کسی بسپارد».

- ۱- پیدایش مذهب تشیع مربوط به چه زمانی است؟ چرا؟
- ۲- وضعیت شیعیان در دوره بنی‌امیه را توصیف کنید.
- ۳- امام سجاد علیه السلام از چه راه‌هایی توانست از نهضت کربلا پاسداری کند؟
- ۴- زمینه‌ها و شرایط نهضت علمی امام باقر علیه السلام را برشمارید.
- ۵- اقدامات فرهنگی امام باقر علیه السلام چه بود؟
- ۶- چرا امام صادق علیه السلام را مؤسس مذهب جعفری دانسته‌اند؟
- ۷- امام صادق علیه السلام نسبت به قیام‌های عصر خود چگونه موضعی در پیش گرفت؟

اندیشه و جست و جو

- ۱- پس از زید، فرزندش یحیی در خراسان قیام کرد. در این باره پژوهشی تهیه و ارائه کنید.
- ۲- شخصیت علمی و اخلاقی یکی از یاران برجسته امام سجاد، باقر و صادق علیه السلام را ضمن یک پژوهش معرفی کنید.

امامان شیعه در عصر عباسیان (۱)

مقدمه

در درس پیش باز ندگی و عملکرد سیاسی و فرهنگی امامان علیهم السلام معاصر با مروانیان آشنا شدید. از میان امامان شیعه - به جز حضرت مهدی علیه السلام - شش تن از آنان، دوره بنی عباس را درک کردند. رفتار بنی عباس با امامان شیعه تفاوتی با رفتار امویان نداشت؛ بلکه گاه سختگیرانه تر بود! در این درس، نقش سیاسی، تربیتی و فرهنگی امامان معاصر خلفای عباسی و عملکرد خلفا نسبت به ایشان بررسی می‌شود.

امام صادق علیه السلام و خلفای عباسی

خواندید که بنی عباس با تمسک به شعار فریبنده «الرضا من آل محمد» حکومت را تصاحب کردند. امام صادق علیه السلام درگیر و دار انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس، بسیار زیرکانه و مدبرانه رفتار کرد و تلاش بعضی از وابستگان عباسی را برای سوء استفاده از نام و موقعیت خود ناکام گذاشت. درگیری‌های اموی - عباسی فرصت خوبی برای آن حضرت فراهم آورد تا اهداف دینی و فرهنگی خود را دنبال کند.

امام صادق علیه السلام در دوره بنی عباس، با دو خلیفه اول عباسی، یعنی ابوالعباس سفاح^۱ و ابو جعفر منصور^۲

معاصر بود. سفاح در دوره کوتاه حکومتش، عمدتاً به تصفیه حساب با بنی امیه و کشتار آنان مشغول بود. وی چندان متعرض شیعیان نشد و برخورد تندی با آنان نکرد. این موضوع ناشی از سیاست بی طرفی مدبرانه ای بود که امام صادق علیه السلام در پیش گرفت. البته بنی عباس چون در آغاز راه بودند، هنوز به علویان و شیعیان نیاز داشتند و مرکز خلافتشان (کوفه) پایگاه مهم شیعیان بود.

از روایات تاریخی چنین برمی آید که امام صادق علیه السلام در دوره سفاح، سفری به کوفه داشته است. سفاح در آغاز، ارتباط امام با مردم را آزاد گذاشته بود، اما پس از مدتی، امام را محدود کرد و شیعیان امکان ملاقات

۱- ۱۳۲-۱۳۶ق.

۲- ۱۳۶-۱۵۸ق.

بگیرد.^۱ در روایت دیگری آمده که امام در روزی که سفاح آن را عید فطر اعلام کرده بود، ناچار شد از روی تقیّه روزهاش را افطار کند.^۲

آزادانه با آن حضرت را نداشتند. در روایتی می‌خوانیم که یکی از شیعیان برای پرسیدن سؤال، ناچار شد خود را در شکل فردی خیار فروش به اقامتگاه امام برساند و به صورت مخفی، سؤال خود را مطرح کرده و پاسخ

فکر کنید و پاسخ دهید

به نظر شما، چرا حاکمان عباسی مانع ارتباط علمی مردم با امام صادق علیه السلام می‌شدند؟

با روی کار آمدن منصور، شرایط تغییر کرد و علویان و شیعیان، دشمنان و رقیبان اصلی دستگاه خلافت عباسی به شمار آمدند. منصور سیاستی سخت و خشن نسبت به علویان و شیعیان اعمال کرد. بسیاری از علویان در زندان‌های منصور شکنجه شدند و جان دادند. وی از طریق جاسوسانش به طور مدام امام را تحت مراقبت داشت و گاه آن حضرت را به مرکز حکومتش احضار می‌کرد. سیاست امام صادق علیه السلام در برابر رفتار منصور

بدین قرار بود:

۱- در پیش گرفتن مشی «تقیّه» برای حفظ شیعیان و تأمین مصالح اسلام؛ آن حضرت ضمن اینکه خودش براساس تقیّه عمل می‌کرد، شیعیان را نیز به آن توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «تقیّه مرام من و پدرانم است.» در همین راستا، آن حضرت از شرکت مستقیم در قیام‌های علویان پرهیز می‌کرد.

یک توضیح

تقیّه

تقیّه یکی از مفاهیم اسلامی است که ریشه در عقل، قرآن و سنت معصومان علیهم السلام دارد. این واژه، از ریشه وقی، به معنای حفظ و نگهداری است. تقیه بدان مفهوم است که اگر انسان مؤمن از نظر جان، مال، ناموس و آبرو در معرض خطر قرار گرفت، مجاز است به زبان و رفتار، چیزی را اظهار کند که برخلاف عقیده قلبی اوست؛ زیرا با این کار می‌تواند مصلحتی بالاتر را تأمین کند. در روایتی منقول از امام صادق علیه السلام، از تقیه با عنوان «سپهر مؤمن» یاد شده است^۱؛ یعنی انسان مؤمن با سلاح تقیه جان، مال، ناموس و آبروی خود را حفظ می‌کند تا بتواند همچنان در خدمت دین باشد؛ همچنان که یک جنگجو با سلاح سپهر، حمله دشمن را دفع می‌کند.

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۱.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۸۳.

۳- حرّ عاملی، محمد حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۱، حدیث ۶ از باب ۲۴.

۲- برخورد های صریح و شجاعانه در برابر منصور؛ سیاست تقیه مانع از آن نبود که حضرت، در صورت لزوم، برخوردهای مناسب با منصور نداشته باشد. به عنوان مثال، روزی منصور از اینکه امام -مانند دیگران- به دیدارش نمی رود شکوه کرد؛ و امام پاسخی جالب داد و فرمود: «ما کاری نکرده ایم که به جهت آن از تو بترسیم؛ و از امر آخرت نیز پیش تو چیزی نیست که به آن امیدوار باشیم؛ و این مقام تو در واقع نعمتی نیست که آن را به تو تبریک گوئیم؛ و تو آن را برای خودت

مصیبتی نمی دانی که تو را دلداری دهیم. پس پیش تو چه کار داریم؟»
۳- منع شیعیان از همکاری با دستگاه حکومت، و منع عالمان از رفت و آمد به دربار حکومتی؛ امام علیه السلام به پیروانش می فرمود: «از همنشینی با پادشاهان پرهیزید.» اما در صورت همکاری، کفاره آن را نیکی به برادران ایمانی می دانست. ایشان درباره عالمان درباری می فرمود: «فقیهان اُمّنا پیامبران اند. پس اگر فقیهی را دیدید که نزد سلطان آمد و شد دارد، او را متهم کنید.»

یک توضیح

اسوه انفاق و ایثار

انفاق و ایثار و توجه به تهیدستان، از جمله ویژگی های شاخص معصومان علیهم السلام، از جمله امام صادق علیه السلام بوده است. انفاق امامان شامل همه آحاد جامعه اسلامی - حتی غیر شیعیان - نیز می شد.
«یکی از یاران نزدیک امام صادق علیه السلام به نام مُعَلّی بن خُنَیس می گوید: در شبی بارانی، امام را دیدم که با کیسه ای مملوّ از نان بر دوش به سویی روان بود. خواستم کیسه را بر دوش خود بگیرم، اما آن حضرت نپذیرفت. سپس به همراه ایشان رفتم تا به محلی رسیدیم که فقرایی در آنجا خوابیده بودند. امام بی آنکه آنان متوجه شوند، نان ها را توزیع کردند... من به آن حضرت عرض کردم: آیا اینان شیعیان شما بودند؟ امام فرمودند: اگر از شیعیانم بودند حتی نمک و خورشِ غذایشان را نیز می دادیم»^۱.

در یک وصیتِ صوری، پنج نفر را به عنوان وصی خود معرفی کند که یکی از آنها، فرزندش - امام کاظم علیه السلام - بود.^۲ البته امام علیه السلام به شیعیانی که قابل اعتماد بودند، جانشینی امام کاظم علیه السلام را اعلام کرده بود. به هر حال، این وصیت و بعضی عوامل دیگر، سبب شد شیعیان پس

شهادت امام صادق علیه السلام و انشعاب شیعه امام صادق علیه السلام در ماه شوال سال ۱۴۸ق با توطئه منصور عباسی به شهادت رسید. از آنجا که منصور به شدت درصدد شناختن جانشین آن حضرت بود تا او را نیز به قتل رساند؛ لذا امام علیه السلام ناچار شد

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۰.

۲- چهار نفر دیگر عبارت بودند از: منصور عباسی، والی مدینه (جعفر بن سلیمان)، فرزند امام صادق علیه السلام (عبدالله افطح) و مادر امام کاظم علیه السلام.

(حُمَیدَه): بنگرید به: کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۱۳.

داشت. او در دوره حیاتِ امام صادق علیه السلام بدرود حیات گفت، اما بعضی از شیعیان، مرگ او را منکر شدند و اظهار داشتند او زنده است و پس از مدتی ظاهر خواهد شد. این اعتقاد منشأ پیدایش فرقه «اسماعیلیه» شد. گروهی از اینان به مرگِ اسماعیل معتقد شدند و امامت را پس از او، از آن فرزند و سپس نوادگانش دانستند.^۱

۴- معتقدان به امامتِ فرزندِ دیگرِ امام، موسوم به «محمد دیباج».

۵- معتقدان به زنده بودن و مهدویت خودِ امام صادق علیه السلام.

از آن حضرت، دچار انشعاباتی شوند. آنان چند گروه شدند که عبارت‌اند از:

- ۱- معتقدان به امامت امام موسی کاظم علیه السلام که اغلب شیعیان را تشکیل می‌دادند.
- ۲- معتقدان به امامت عبدالله افطح که نامش در وصیت صوری امام علیه السلام بود.
- ۳- معتقدان به امامت اسماعیل، فرزندِ دیگرِ امام صادق علیه السلام؛ وی که به لحاظ سنتی از امام کاظم علیه السلام بزرگ‌تر بود و کمالات اخلاقی و معنوی نیز داشت، به اعتقاد برخی از شیعیان، شایستگی جانشینی پدر را

فکر کنید و پاسخ دهید

تحلیل شما از علل بروز انشعابات در میان شیعیان چیست؟

را بر ستمگری نهادند و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. آنان حتی به یاران وفادار خود - همچون ابومسلم و ابوسلمه - نیز رحم نکردند. شمار زیادی از علویان در زندان‌های منصور عباسی به شهادت رسیدند و بعضی از آنها زنده زنده درون دیوار نهاده شدند یا سقفِ زندان را بر سرشان خراب کردند.

امام کاظم علیه السلام در چنین اوضاع و احوالی به امامت رسید. آن حضرت رسالتی را که دو امام پیشین، در ایجاد نهضتی علمی و تقویت کمی و کیفی تشیع آغاز کرده بودند، استمرار بخشید. اصول رفتارهای سیاسی

امام کاظم علیه السلام؛ اسطوره پایداری

با شهادت امام صادق علیه السلام، امامت به فرزندش - امام موسی کاظم علیه السلام - انتقال یافت. دوره امامت آن حضرت همزمان با خلافت چهارتن از خلفای عباسی یعنی منصور دوانیقی،^۲ مهدی،^۳ هادی^۴ و هارون^۵ بود. دوران زندگی آن حضرت با نخستین مرحله استبداد بنی عباس مصادف بود. آنان تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را در دست گرفتند با مردم - و به خصوص علویان - رفتار نسبتاً ملایمی داشتند. اما به محض استقرار بر اریکه قدرت، و از سوی دیگر، با بروز قیام‌های ضد عباسی، بنا

۱- معتقدان به عدم مرگ اسماعیل را اسماعیلیه خالصه و معتقدان به مرگش و استمرار امامت در اولاد او را اسماعیلیه غیرخالصه نامیده‌اند؛ گفتنی است حکومت فاطمیان در مصر پیرو این فرقه بودند. هم‌اکنون نیز پیروانی از این فرقه در بعضی از کشورها زندگی می‌کنند.

۲- ۱۳۶ - ۱۵۸ ق.

۳- ۱۵۸ - ۱۶۹ ق.

۴- ۱۶۹ - ۱۷۰ ق.

۵- ۱۷۰ - ۱۹۳ ق.

آن حضرت همچون امام صادق علیه السلام در سه محور قابل ترسیم است:

۱- پرهیز از شرکت مستقیم در قیام‌های علویان،
۲- برخورد‌های صریح و شجاعانه در برابر حکام عباسی،

۳- منع شیعیان از همکاری با دستگاه حکومت عباسی.

امام علیه السلام در موقعیت‌های مناسب، با سخنان صریحی، شجاعانه به نفی حاکمیت عباسی پرداخت. به یک نمونه توجه کنید:

روزی امام کاظم علیه السلام وارد یکی از کاخ‌های بسیار با شکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و ثروت بود به قصرش اشاره کرد و با غرور و تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ و نظر وی آن بود که شکوه و قدرتش را به رخ امام بکشد. امام کاظم علیه السلام نیز بدون کوچک‌ترین اهمیتی به آن کاخ، با صراحت فرمود: این، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنها می‌فرماید: «به زودی، کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند و هرگاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی‌گیرند، ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند آن را طی می‌کنند، از [مطالعه و درک] آیات خود منصرف خواهیم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده، از آن غفلت ورزیده‌اند»^۱.

هارون در حالی که خشم خود را فرو می‌خورد پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام علیه السلام فرمود: این خانه، از آن شیعیان و پیروان ماست، ولی دیگران با زور و قدرت، آن را تصاحب کرده‌اند. هارون گفت: اگر چنین است، چرا صاحب خانه آن را باز نمی‌ستاند؟! امام علیه السلام

فرمود: این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی‌اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت.^۲

امام علیه السلام پیروان خود را از هرگونه همکاری با دستگاه ظلم عباسی به شدت منع می‌کرد، مگر آنکه بتوانند خطری را از مظلومی دفع کنند. علی بن یقطين یکی از یاران، آن حضرت بود که در دستگاه خلافت عباسی در زمان هارون تا مقام وزارت بالا رفت؛ اما هارون نسبت به تشیع او آگاهی نداشت. وی بارها تصمیم گرفت استعفا کند؛ اما امام علیه السلام او را به حفظ این موقعیت تشویق کرد. در نقطه مقابل، امام علیه السلام شیعیانی را که در خدمت دستگاه ظلم بودند و امکان دفع ظلم از کسی، برای آنان فراهم نبود به قطع همکاری با ظالمان تشویق می‌کرد. به عنوان مثال، آن حضرت، صفوان جمّال را که شترانش را به هارون عباسی کرایه می‌داد از انجام این کار منع فرمود.

مجاهدت و حبس

خلافت عباسی از عالمان و دانشمندان متعددی که در عصر امام کاظم علیه السلام می‌زیستند، احساس خطر نمی‌کرد؛ اما نسبت به امام کاظم علیه السلام و شیعیان او و علویان به عنوان رقبایی جدی برای عباسیان می‌نگریست؛ و این، در حالی بود که امام علیه السلام قیام مسلحانه‌ای را صورت نداده بود، اما جایگاه او به عنوان امام شیعیان، برای عباسیان نگران کننده بود. از سوی دیگر، برخی مواضع صریح امام علیه السلام در برابر خلفای عباسی، و نیز نهی پیروان از همکاری با حکومت، رفته رفته زمینه دستگیری و حبس آن حضرت را فراهم کرد.

امام علیه السلام در دوره حاکمیت منصور و مهدی عباسی،

۱- اعراف، ۱۴۶.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۳۸.

هادی عباسی، امام را به تحریک شهید فخر متهم کرد و تصمیم به قتل ایشان گرفت، اما بر اثر نفرین حضرت، به هلاکت رسید. سخت‌ترین دوره حیات آن حضرت، مربوط به عصر هارون است. او در دو مرحله، امام را زندانی کرد که بار دوم، حدود چهار سال در زندانی تاریک و وحشتناک به سر برد که سرانجام به شهادت آن حضرت در سال ۱۸۳ق منجر شد.

یعنی تا سال ۱۶۹ق، در مدینه به تدریس، نقل حدیث و تربیت شاگردان مشغول بود و از طریق نمایندگانش با شیعیان در مناطق مختلف ارتباط داشت. در همین دوره، مهدی عباسی که احتمالاً اتفاق‌های فراوان امام به تهیدستان، وی را به وحشت انداخته و تصور می‌کرد امام قیامی را برضد او ترتیب خواهد داد، اقدام به حبس آن حضرت کرد، اما پس از آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عالم رؤیا او را مورد عتاب قرار داد، امام را آزاد کرد.



بارگاه امام کاظم و امام جواد علیهما السلام در کاظمین

فکر کنید و پاسخ دهید

هارون عباسی در پاسخ به پرسش فرزندش - مأمون - درباره علت زندانی کردن امام کاظم علیه السلام گفت: «المُلْكُ عَقِيمٌ». یعنی: «حکومت عقیم و ناز است» شما فکر می‌کنید منظور او چه بود؟

اسوهٔ حلم و بردباری

امام کاظم علیه السلام را به سبب بردباری بسیار - حتی در برابر مخالفان - کاظم (فروخورندهٔ خشم) لقب داده‌اند. یکی از دشمنان آن حضرت، در مدینه مکرر ایشان را مورد دشنام و بدگویی قرار می‌داد، تا جایی که برخی از یاران امام تصمیم به مجازات او گرفتند، اما حضرت کاظم علیه السلام آنان را از این اقدام منع کرد. روزی امام به مزرعهٔ آن فرد رفت و در حالی که سوار بر مرکب بود وارد مزرعه شد. آن فرد با دیدن امام، زبان به دشنام گشود و فریاد زد: زراعت مرا لگدکوب مرکبت کردی! امام همچنان پیش رفت تا نزد او رسید و سلام کرد و با خوشرویی فرمود: فکر می‌کنی چقدر خسارت دیدی؟ گفت: صد دینار. امام فرمود: از کل زراعت امید داری چقدر سود ببری؟ مرد گفت: دوست دینار. امام علیه السلام کیسه‌ای حاوی سیصد دینار به او داد و فرمود: این را بگیر، مزرعات نیز به جای خود. آن مرد که تحت تأثیر رفتار نیک فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته بود، برخاست و سر امام را بوسید و از بابت رفتارش عذرخواست. از آن پس، وی تبدیل به یکی از ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام شد، به گونه‌ای که تغییر رفتارش نسبت به امام کاظم علیه السلام، موجب حیرت رفقاییش شده بود. امام هفتم نیز با اشاره به آن فرد، به بارانش فرمود: آبا روش شما برای مجازات وی بهتر بود؟ یا روش من؟^۱

امام رضا علیه السلام؛ از مدینه تا مرو

را انکار کردند؛ زیرا در صورت پذیرش امامت امام رضا علیه السلام باید این اموال را به آن حضرت تحویل می‌دادند. به تدریج، با روشنگری‌های امام رضا علیه السلام، تعداد زیادی از پیروان این فرقه، به خطای خود پی بردند و از مسیر انحراف بازگشتند. دورهٔ زندگانی امام رضا علیه السلام از سال ۱۴۸ تا سال ۲۰۳ ق است و آغاز امامتش از ماه رجب سال ۱۸۳ ق است که امام کاظم علیه السلام به شهادت رسید. آن حضرت در طول دورهٔ بیست سالهٔ امامتش با سه خلیفهٔ عباسی یعنی هارون^۲، امین^۳ و مأمون^۴ معاصر بود. امام رضا علیه السلام در دورهٔ خلافت هارون، از آزادی

با شهادت امام کاظم علیه السلام براساس نصب الهی - که پیشتر توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان از جمله امام کاظم علیه السلام اعلام شده بود - امام رضا علیه السلام به امامت رسید. اغلب شیعیان امام کاظم علیه السلام، امامت فرزندش را پذیرفتند، اما تعداد معدودی نیز فرقه‌ای را به نام «واقفه» تشکیل دادند و معتقد بودند امام کاظم علیه السلام هنوز زنده است و مهدی موعود هم اوست و پس از مدتی ظهور خواهد کرد. برخی از سران این فرقه به طمع تصرف اموالی که شیعیان به امام کاظم علیه السلام تقدیم کرده بودند و در دست آنان بود،^۲ شهادت آن حضرت

۱- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

۲- گفتنی است بعضی از سران واقفه مانند علی بن ابی حمزه بطائی و چند تن دیگر سابقهٔ وکالت و نمایندگی امام کاظم علیه السلام در میان شیعیان را داشتند و بدین لحاظ، شیعیان بسته‌های حاوی نامه‌ها و وجوه شرعی همچون خمس، زکات، هدایا و نذورات را به اینان تحویل می‌دادند تا به امام برسانند.

۳- ۱۷۰ - ۱۹۳ ق.

۴- ۱۹۳ - ۱۹۸ ق.

۵- ۱۹۸ - ۲۱۸ ق.

نسبی برخوردار بود. دلیل عدم تعرض جدی هارون به آن حضرت این بود که وی پس از زندانی و مسموم کردن امام کاظم علیه السلام در زندان بغداد، تمایل نداشت با تعرض به ساحت امام رضا علیه السلام، خود را بیش از پیش نزد مردم - به خصوص شیعیان - بدنام کند؛ از این رو، در پاسخ یحیی بن خالد برمکی که قصد داشت هارون را علیه امام رضا علیه السلام تحریک کند گفت: «آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویان را بکشم؟!»

دوره خلافت امین نیز عمدتاً به رقابت و تنازع او با برادرش مأمون گذشت و امام علیه السلام مجال خوبی برای تدریس و ارتباط با شیعیان داشت.

سال های آغازین خلافت مأمون، با قیام های بعضی از علویان، همچون قیام ابن طباطبا (قیام ابوالسرایا) و قیام محمد دیباج (فرزند امام صادق علیه السلام) همراه بود. وقوع این حوادث به همراه عواملی دیگر سبب شد مأمون تصمیم تاریخی خود را مبنی بر پیشنهاد ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام مطرح و عملی سازد. وی، کارگزار خود - رجاء بن ابی ضحاک - را به مدینه فرستاد تا امام را به مرو - پایتخت مأمون - دعوت کند. مأمون به رجاء دستور داد که امام را از شهرهایی حرکت دهد که شیعیان حضور ندارند. امام علیه السلام در واکنش به دعوت مأمون، در حالی که نارضایتی خود را از این سفر به دیگران نشان داد، مدینه را به قصد مرو ترک کرد. در مرو، مأمون، ابتدا به امام، خلافت را پیشنهاد کرد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«اگر خلافت را خداوند برای تو قرار داده است جایز نیست به دیگری ببخشی و خود را از آن معزول

نمایی و اگر خلافت از آن تو نیست حق نداری آن را به دیگری بدهی!»

اما مأمون همچنان اصرار می ورزید و تا دو ماه این وضع ادامه داشت. سرانجام قبول ولایتعهدی را به حضرت پیشنهاد و تهدید به قتل کرد؛ و امام علیه السلام نیز به ناچار به شرط عدم دخالت در امور، ولایتعهدی را پذیرفت. مأمون پس از سه سال، تصمیم گرفت پایتخت خود را به بغداد منتقل کند. او در مسیر بغداد، ابتدا در حمام سرخس، وزیرش - فضل بن سهل - را به قتل رساند و در روستای سناباد (نزدیک طوس) امام رضا علیه السلام را مسموم و شهید کرد.

اما چرا مأمون با وجود حرص و رغبتی که به خلافت داشت با اصرار آن را به امام رضا علیه السلام پیشنهاد کرد و در نهایت ولایتعهدی را واگذار کرد؟ در پاسخ می توان چند عامل را در این تصمیم مؤثر دانست:

۱- از بین بردن میزان محبوبیت امام علیه السلام با درگیر کردن آن حضرت به مناصب حکومتی؛ بدین جهت امام علیه السلام به این شرط ولایتعهدی را پذیرفت که در هیچ کاری دخالت نکند.

۲- مراقبت بیشتر از امام علیه السلام که خطری بالقوه محسوب می شد.

۳- مهار قیام های علویان، به وسیله تأمین ظاهری خواسته آنان در اعطای حکومت به یک امام شیعه.

۴- کسب مشروعیت برای خلافت عباسی؛ زیرا با ولایتعهدی امام علیه السلام خلیفه نیز مشروعیت حکومت می یافت.

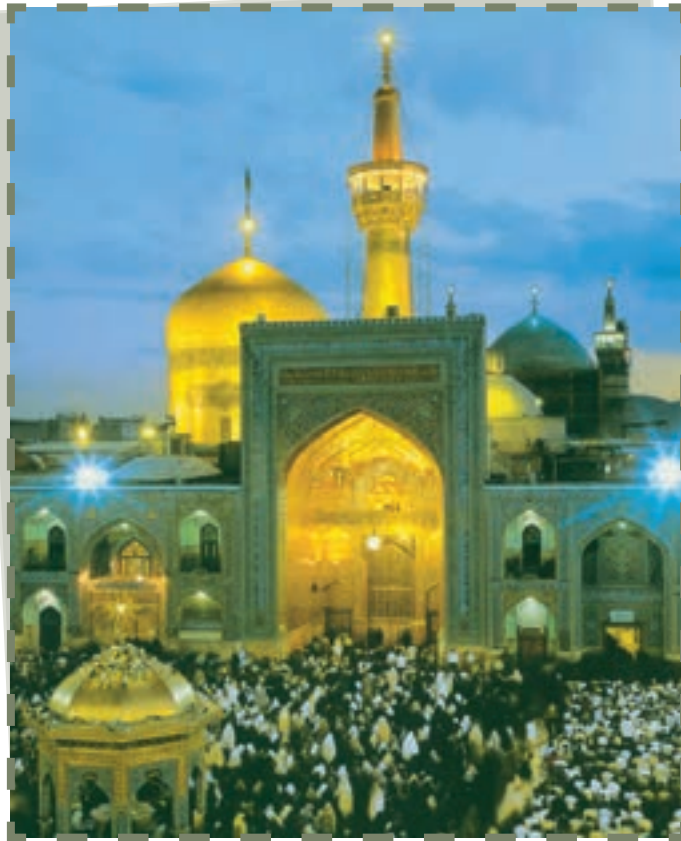
۵- کسب اعتماد مردم - به ویژه خراسانیان - که پس از فریب بنی عباس، به آنان بدبین بودند.

اسوه عدالت و نفی تبعیض

یکی از اصول متعالی اسلام، برابری انسان‌ها و نفی تبعیض است. از منظر قرآن کریم، تنها ملاک برتری انسان‌ها، تقواست. امامان معصوم علیهم‌السلام برخلاف خلفای پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مخصوصاً خلفای اموی و عباسی، اهتمام بسیاری به رعایت این اصل اسلام داشتند. مردی از اهالی بلخ می‌گوید: هنگامی که امام رضا علیه‌السلام در خراسان به سر می‌برد، روزی برای آن حضرت سفره غذا گسترده شد. امام علیه‌السلام، خدمتکاران و غلامان سودانی و سیاه‌پوست را نیز بر سر سفره نشاند. به ایشان عرض کردم: اگر اجازه دهید، برای اینها سفره‌ای دیگر پهن کنیم. امام علیه‌السلام فرمود: این چه سخنی است؟ همانا خدایمان واحد، پدر و مادرمان واحد و جزا و پاداش تنها به اعمال است.^۱



۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.



حرم امام رضا علیه السلام

دَعْبِل بن علی خُزاعی

وی از شعرای زبردست شیعی بود. در سال ۱۴۸ زاده شد و در ۲۴۶ ق در شهر شوش از دنیا رفت. او از ابرار شعر و هنر، برای بیانِ مظلومیت اهل بیت علیهم السلام بهره می‌جست. یکی از بهترین قصیده‌های او که موجب شهرتش شده، قصیده «مدارِسُ آیات» است. این قصیده که مضامین بسیار بلندی دارد سیرِ مصائب و ستم‌هایی را که بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته، بیان کرده است. دعبل، پس از سرودن این قصیده، عازم خراسان شد تا ضمن ملاقات با امام رضا علیه السلام، قصیده را برای حضرت قرائت کند. هنگامی که نزد امام رسید عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، من قصیده‌ای برای شما گفته‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که قبل از شما برای کسی نخوانم. امام فرمود: بخوان. دعبل نیز قصیده را قرائت کرد و امام با شنیدن آن گریست و خود حضرت، دو بیت به آن افزود که حکایت از شهادت و دفنش در سرزمین طوس داشت. سپس امام صد دینار به دعبل عطا فرمود. دعبل از حضرت خواست که یکی از لباس‌هایش را به او بدهد تا به آن تبرک جوید. امام نیز چنین کرد. دعبل از امام خداحافظی کرد و به سوی دیار خود بازگشت. در مسیر بازگشت به قم رسید. شیعیان قم هنگامی که با خبر شدند لباس امام همراه دعبل است برای تبرک‌جویی آن را از دعبل گرفته و در عوض هزار دینار به همراه تکه‌ای از لباس را به او دادند.

- ۱- رفتار سفاح با امام صادق علیه السلام چگونه بود؟
- ۲- امام صادق علیه السلام در برابر منصور عباسی چگونه سیاستی در پیش گرفت؟ به طور کوتاه توضیح دهید.
- ۳- شیعیان پس از شهادت امام صادق علیه السلام به چند گروه تقسیم شدند؟ نام ببرید.
- ۴- اصول رفتارهای سیاسی امام کاظم علیه السلام را بیان کنید.
- ۵- یکی از موضعگیری‌های صریح و شجاعانه امام کاظم علیه السلام را در برابر هارون به طور کوتاه بیان کنید.
- ۶- امام کاظم علیه السلام در زمان کدام یک از خلفای عباسی زندانی شد و آخرین زندان او چند سال طول کشید؟
- ۷- چرا مأمون به امام رضا علیه السلام پیشنهاد ولایتعهدی داد؟

اندیشه و جست و جو

- ۱- مأمون یکی از خلفای مرموز عباسی است، درباره شخصیت و عملکرد او تحقیقی انجام دهید.
- ۲- یکی از فعالیت‌های مهم امام رضا علیه السلام در مرو، مناظره با رهبران ادیان دیگر بود. در این باره گزارشی برای دوستان خود تهیه نمایید.